

نگرشی اقتصادی بر حقوق اتحادیه‌های کارگری^(۱)

ادی لی (Eddy Lee)^(۲)

ترجمه: بهاد کارگزاری^(۳)



حقوق اساسی بر زمینه‌های اقتصادی - که در بالا اشاره شده - واقعاً قانع کننده نیستند. به عبارت دیگر لزومی ندارد جهانی بودن حق تشکیل سازمان به اسم پیشرفت و توسعه رد و مورد اعتراض واقع شود و یا حقوق اتحادیه‌های کارگری به نفع کار آمدی اقتصادی انکار شود. در زیر مباحث کار آمدی و برابری و دعوی علیه جهانی بودن به ترتیب مطرح خواهد شد.

اتحادیه‌های کارگری و کارکرد اقتصادی:

دیدگاه عمومی اقتصاددانان نیولیبرال درباره اتحادیه‌های کارگری این است که این اتحادیه‌ها علت اصلی پیچیدگی و اعوجاج بازار کار هستند و نتایج اقتصادی منفی زیادی را به دنبال دارند. برای مثال می‌توان به افزایش دستمزدهای کارگری بالاتر از سطح یاباپایی بازار^(۴) (تهداتی بازار)، که کاهش دهنده رقابت و استخدام می‌باشد؛ ایجاد موانع برای تنظیم و تعدیل انعطاف پذیر در درون بنگاه‌های تجاری، که ممکن است افزایش تولید و کاهش دستمزد را در برداشته باشد؛ از بین بردن زیر ساختهای پایداری و ثبات اقتصاد خرد از طریق پرداختهای افزایشی (تورمی) مزد؛ و تجربه و فروپاشی ثبات صنعتی اشاره کرد.

علاوه بر استدلال‌های ذکر شده درباره کارایی و کارکرد اقتصادی، یک استدلال انصاف گرایی^(۱) غالباً تکرار شونده نیز وجود دارد. این استدلال بیان می‌دارد

با وجود این، پذیرش آزادی سندیکایی و حق تشکیل سندیکایی، همه جانبه و جهانی نیست. در این باره تردیدهایی نه تنها در میان کسانی که به جهانی بودن و برتری حقوق مدنی و سیاسی معترض هستند بلکه در میان کسانی که آموزه‌های اقتصادی نیولیبرال^(۲) (مکتب جدید اصالت آزادی) را پذیرا شده اند نیز به چشم می‌خورد. از دید گروه اول این حقوق مانع توسعه و پیشرفت اقتصادی به شمار می‌آید در حالی که گروه اخیر اظهار می‌دارد که اتحادیه‌های کارگری تاثیر منفی بر کارایی و برابری اقتصادی دارد. این اظهارات، هر دو استدلال‌هایی پیامدگرا^(۳) می‌باشند که مبتنی بر ادعاهایی پیرامون تاثیر حقوق بر نتایج اقتصادی است.

اگر چه مدافعان حقوق اخلاقی اغلب آنها را به عنوان حقوق مطلق و انعطاف ناپذیر، مستقل از نتایج، در نظر می‌گیرند (سن، ۱۹۹۶، صفحه ۱۵۴)، اما نادیده انگاشتن و چشم پوشی کامل از استدلال‌های پیامدگرایان خردمندانه نیست، چرا که «مقبولیت سیاسی - اجتماعی یک حق اخلاقی و البته تاثیر آن تا حد متناهی باید متکی بر قدرت اقتناعی آن باشد. قطع این حلقه ارتباطی مهم، موقعیت و منزلت حقوق مزبور را (بجای ارتقا) تنزیل، پیروان آن را (بجای افزایش) کاهش داده و همچنین دامنه و برد آنرا به مخاطره می‌اندازد (سن، ۱۹۹۶، صفحه ۱۵۴).

با این نگرش مقاله حاضر استدلال خواهد کرد که هیچ یک از این دو منبع شبه بر انگیز پیرامون تاثیر

آزادی سندیکایی و حق تشکیل سندیکا از حقوق بنیادین و اساسی بشر هستند و در بیشتر کشورهای دنیا با این عنوان به رسمیت شناخته شده اند. حقوق کارگران و کارفرمایان در «تاسیس و پیوستن به سازمان‌های منتخبشان بدون نظارت و اجازه قبلی»^(۴) حق دمکراتیک مهمی قلمداد می‌شود. این حق از اهمیتی همسان با حق شرکت آزادانه در حوزه‌های سیاسی برخوردار است و ارتباط نزدیک با حقوق اساسی سیاسی نظیر آزادی بیان، آزادی اجتماع و منع دستگیری خودسرانه دارد. در حقیقت، تمرین و مشق آزادی سندیکایی^(۵) در جایی که حقوق اساسی سیاسی نقض می‌شوند، امکان پذیر نیست. در این صورت، جای تعجب نیست که «وضعیت حقوق کارگران در یک کشور، دلیل و نشانه وضعیت کلی حقوق بشر در آن کشور باشد. رژیم‌های سرکوبگر به ناگزیر، برای جلوگیری از تشکیل اتحادیه‌های کارگری یا کنترل آن تلاش می‌کنند، از این رو رهبران جنبش کارگری در شمار قربانیان بسیار معمول سرکوب هستند. در مقابل، پیشرفت و توسعه اتحادیه‌های کارگری آزاد، نشان دهنده اضمحلال و فروپاشی رژیم‌های اقتدارگر می‌باشد. از این رو تضمین آزادی سندیکایی و حق تشکیل سندیکایی، یک مولفه کلیدی کنش و رفتار بین‌المللی در راستای ارتقای دموکراسی و احترام کامل به حقوق بشر به شمار می‌آید» (لیری^(۶)، ۱۹۹۶، صفحه ۲۲).

که اتحادیه‌های کارگری نابرابری در آمدی میان اعضا و غیر اعضا را، چه بطور مستقیم از طریق اضافه درآمد اتحادیه^(۱۱) و چه بطور غیر مستقیم از طریق تاثیر منفی بر شانس استخدامی کارگران غیر عضو، افزایش می‌دهند.

این استدلال (که اغلب با اصطلاحات «خودی و غیر خودی» بیان می‌شود) با تاکید خاصی در مورد کشورهای در حال توسعه مورد استفاده قرار می‌گیرد، کشورهایی که در آن کارگران اتحادیه‌ای بعنوان «اشرافیت کارگری» کوچکی توصیف می‌شوند که درآمد و شانس استخدامی اکثریت گسترده‌ای از کارگران را دچار رکود می‌کند.

با این وجود، دعوی مزبور علیه اتحادیه‌های کارگری بر این مبنا که آنها کارآمدی اقتصادی را دچار پیچیدگی می‌کنند، به ندرت بر روی موضوع انکار و رد آزادی سندیکایی تاکید می‌کند. دلیل این امر آن است که در دموکراسی‌های صنعتی پیشرفته^(۱۲)، جایی که این پیچیدگی و اعوجاج به عنوان یک موضوع عینی مورد توجه قرار می‌گیرد، حتی افراد خیلی علاقمند به بازار آزاد، اقامه دلیل قانع کننده اخلاقی در جهت انکار یک حق بسیار بنیادین بشر نظیر حق آزادی سندیکایی را مشکل می‌یابند. بیشتر اوقات این مخالفت‌ها با اتحادیه‌ها در صدد کاهش تاثیر اتحادیه‌های کارگری و رجحان حقوق فردی بر حقوق جمعی در روابط کارگری و بدست آوردن انعطاف پذیری بیشتر، با کاهش حدود قوانین بازار کار و سطح منافع رفاهی، بوده اند.

صرف نظر از ضعف دعوی مزبور علیه حقوق بنیادین، با این وجود، مجادله‌ها پیرامون این موضوع تقسیم مهمی را در موضع‌گیری‌ها و گرایش‌ها راجع به حقوق اتحادیه‌های کارگری آشکار می‌سازد. از یک سو دیدگاه اقتصاددانان نیولیبرال قرار دارد که بیان می‌دارد اگر چه اتحادیه‌های کارگری حق حیات دارند اما چهار چوب حقوقی و نهادی مزبور نباید به آنها نقش ممتازی در انعقاد قرارداد دستمزد و اداره جمعی بدهد و مطمئناً نباید به آنها هیچ بهره‌ای از قدرت سیاسی و ویژگی و صفات حکومت، بعنوان مثال از طریق نهادهای سه جانبه ملی، اعطا کند.

از سوی دیگر عقیده بر این است که آزادی سندیکایی بدون همراهی با ترتیبات تشکیلاتی که به اتحادیه‌های کارگری نقش ویژه‌ای در اداره جهانی کار داده و سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی موثر بر منافع کارگران را تحت تاثیر و نفوذ قرار دهد، یک حق توخالی است. این موضوع اخیر، نه تنها بر حقوق (جمع حق)، بلکه همچنین بر این اعتقاد که این چنین ترتیباتی بر خلاف دیدگاه اقتصاددانان نیولیبرال، منتهی به پیامدهای اجتماعی و اقتصادی عالی خواهد شد، ابنته یافته است. این دو رویکرد متضاد منبع و سرچشمه تنش‌های اساسی و بنیادی در تفسیر دامنه و دلالت‌های عملی حق آزادی سندیکایی می‌باشند که بر موضوعاتی نظیر حق اعتصاب و توازن مقتضی و مناسب میان حقوق جمعی و فردی تاثیر می‌گذارند. بنابراین مناسب است که اعتبار نسبی مفاهیم رقیب مربوط به انواع سازمان‌های کارگری، که باید از مبنای تدارک شده توسط آزادی سندیکایی و حق مذاکره دسته جمعی توسعه و قوام پیدا کنند، سنجیده و بررسی شود. اولین موضوعی که لازم است مورد اشاره قرار گیرد قدرت و قوت شواهد تجربی در زمینه تاثیرات منفی اقتصادی اتحادیه‌های کارگری است.

شواهد تجربی روشنی که دیدگاه اقتصاددانان نیولیبرال را، در زمینه تاثیر زیان‌آور اتحادیه‌های کارگری، حمایت کند، وجود ندارد. مباحثه‌ها و مجادله‌های عمده نیولیبرالیسم مبنی بر اینکه انعطاف‌پذیری بیشتر بازار کار (که مستلزم تاثیر محدود اتحادیه‌های کارگری و بطور ضمنی کاهش قوانین بازار کار ملهم از سوی اتحادیه‌ها می‌باشد) قرین با موفقیت اقتصادی برتر است، اثبات نشده و محل تردید می‌باشد کشورهای با موسسات و نهادهای خیلی متفاوت از حیث بازار کار میزان مشابهی از موفقیت را بر حسب رشد محصول ناخالص ملی و عملکرد تجاری، نشان داده اند. بعلاوه، حتی هنگامی که عملکرد استخدامی مورد توجه قرار می‌گیرد- که یک بحث کلیدی در دعوی اقتصاددانان نیولیبرال است- شواهد و مدارک مزبور اقناع کننده نیستند. مدرک و مستند اصلی در اینجا عملکرد استخدامی برتر ایالات متحده آمریکا (که نماینده بازار کار انعطاف‌پذیر است) از سال ۱۹۷۳ می‌باشد که با

عملکرد قاره اروپا (بعنوان مظهر و سمبل استحکام و انعطاف ناپذیری بازار کار) مقایسه شده است.

با وجود این دیدگاه در حوزه‌های سیاست و در بیشتر نشریات مالی رواج پیدا کرده است، اما پایه‌های تجربی آن ضعیف می‌باشد. برخلاف کلیشه‌های مشهور و مقبول، در واقع، اختلاف قابل ملاحظه‌ای در عملکرد استخدامی در داخل کشورهای اروپایی وجود داشته است. بعلاوه اختلاف موجود در داخل کشورهای اروپایی ارتباطی با تفاوت‌های موسسات بازار کار، به طریقی که نظریه نیولیبرال تصویر و رایه می‌کند ندارد. نتایج بسیاری از بررسی‌های تجربی پیرامون نسبت میان ضمیمه‌های ویژه مقررات بازار کار و رشد استخدامی نشان می‌دهد که این نسبت بر خلاف پیش بینی‌های الگوی نیولیبرال بوده است. (برای مثال، نیکل^(۱۳)، ۱۹۹۷، سلو،^(۱۴) ۱۹۹۷، کراگر^(۱۵) و پیشک^(۱۶)، ۱۹۹۷ را ببینید)

همه این بررسی‌ها بیانگر این موضوع هستند که نمی‌توان به هنگام توضیح تفاوت‌های موجود در عملکردهای استخدامی، به نحو قانع کننده‌ای یک نقش مرکزی و اصلی را به نهادهای بازار کار نسبت داد. بلکه دیگر عوامل نظیر خط مشی اقتصاد کلان^(۱۷) سطح تنظیم بازار تولید^(۱۸) کارآیی توسعه حرفه‌ای و سیاست فعال بازار کار احتمالاً از اهمیت زیادتری برخوردارند. همچنین توجه به این مساله مهم است که در این بستر و زمینه دو پارگری صرف میان بازار کار «انعطاف ناپذیر»^(۱۹) ابعاد کلیدی نسبت میان نهادهای بازار کار و کارکرد اقتصادی را نادیده می‌گیرد. واقعیت این است که ترتیبات نهادین تعیین کننده روابط میان اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های کارفرمایی و دولت، همچنین هدف‌ها و رفتارهای خاص اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های کارفرمایی، تاثیرات بنیادی‌تری را بر درآمدهای اقتصادی نسبت به اتحادیه‌های کارگری یا قواعد بازار کار دارند.

اتحادیه‌های کارگری و برابری

بر حق دانستن و حمایت از این دیدگاه که اتحادیه‌های کارگری نا برابری میان خودی‌ها و غیرخودی‌ها (کارگران عضو و غیر عضو) را افزایش می‌دهند، بیش از حد مشکل است. در واقع بنیاد و پایه تشکیل اتحادیه‌های کارگری دقیقاً بر خلاف این امر

است که از نظر تاریخی اثبات کند اندیشه و سنت آسیایی اهمیت کمتری، در مقایسه با غرب، به آزادی‌های سیاسی و مدنی می‌دهد. تعیین ارزش‌های مشترکی که در سرتاسر قاره متنوع و بزرگ آسیا مورد حمایت باشد، مشکل است و همین که این قضیه از سوی رژیم‌های اقتدارگرا بیان شده است، نمی‌تواند انعکاس خواست عمومی قلمداد شود (لی، ۱۹۹۷).

این استدلال ارزشی علیه حقوق شمول به وسیله استدلال ابزاری پیوسته و هم تباری که بیان می‌دارد حقوق اساسی سیاسی و مدنی مانع و سد راه توسعه و پیشرفت است، تقویت می‌شود. در این استدلال ادعا شده که در مراحل اولیه توسعه اقتصادی موفقیت آمیز نیاز به یک دولت اقتدارگرای قوی است که با التزام زود هنگام دولت به آزادی‌های فردی دارند، آزادی‌هایی که در کشور های فقیرتجملاتی جلوه می‌کنند و به نحو ناقصی قابل تأمین هست، تقویت و حمایت می‌شود. این ادعاها بر بررسی‌های دقیقی استوار نیستند. مطالعات آماری منظم، هیچ حمایت و پشتیبانی واقعی از این ادعا که میان حقوق سیاسی و کارایی اقتصادی تعارض وجود دارد، بعمل نمی‌آورند. به نظر می‌رسد که رابطه مذکور (تعارض میان حقوق سیاسی و کارایی اقتصاد) وابسته به خیلی از شرایط دیگر باشد و اگرچه، بعضی معتقد به رابطه منفی ضعیفی (میان آنها) هستند، افراد دیگر رابطه مثبت قوی را (میان آنها) می‌یابند.

روی هم رفته، رد این نظریه که ارتباط زیادی میان آنها در هیچ یک از دو جهت نیست، سخت و مشکل است. از آنجایی که این حقوق، فی نفسه دارای اهمیت هستند، دعوی به نفع آنها استقرار می‌یابد، حتی بدون اینکه مجبور باشند نشان دهند که دموکراسی عملاً رشد اقتصادی را تشویق می‌کند (متن، ۱۹۹۷، صفحات ۱۵-۱۴).

دعوی مشابهی که بیان می‌داشت حقوق اقتصادی-اجتماعی باید مقدم بر حقوق سیاسی و مدنی باشد، مبتنی بر مفهومی است که «هرگونه تمرین و مشق معنادار حقوق سیاسی-مدنی را متکی بردستیابی به حقوق اقتصادی-اجتماعی به تأخیر افتد. به تعبیر یکی از دولتمردان چینی، حق زیست و گذران معاش اهمیت بیشتری از اتمام حقوق بشر دارد

شود، از آن حیث که کارگران و کارفرمایان نسبت به در نظر گرفتن منافع گسترده تر اجتماعی و اقتصادی به مرحله اقع برسند. در واقع یک حالت اخلاقی برای توازن حقوق اتحادیه‌های کارگری با مسوولیت‌هایشان وجود دارد.

همانگونه که «جان استوارت میل»^(۲۲) اعلام می‌دارد: «طرفداران اتحادیه‌ها... تکالیف اخلاقی ای را به دیگر طبقات کارگر و جامعه بطور کلی مدیونند؛ تکالیفی که آنان را ملزم می‌کند مراقب باشند تا شرایطی که برای منافع جداگانه خودشان تدارک می‌بینند با هر یک از این تکالیف تعارض نداشته باشد (میل، ۱۸۶۹، صفحه ۱۶). اینکه، از آنجایی که پویایی ضروری و لازم توسعه، گسترش تدریجی بخش مدرن است، این مساله که تنها بخش کوچکی از نیروی کار در اتحادیه‌ها جای می‌گیرند، مشکلی است که در طول زمان کاهش پیدا خواهد کرد. سوم اینکه، با احتساب اینکه آزادی سندیکایی یک حق اساسی بشر است، هیچ دلیلی برای تعقیب انداختن تحقق و واقعیت یابی آن وجود ندارد. حرکتی که حتی در پایین‌ترین سطح توسعه می‌بایست آغاز شود و بعلاوه همان گونه که «جان استوارت میل» متجاوز از یک قرن پیش آن را اظهار داشته است: «این امر، به هر حال، چنانچه اصلاً انجام شود، به سختی انجام خواهد شد. اتحادیه‌گرایی ملی تنها باید بطور تدریجی ساخته و پرداخته شود»، (میل ۱۸۶۹، صفحه ۱۷).

چالش‌های اخیر نسبت به جهان شمولی حقوق بشر

تردیده‌ها و پرسش‌های اخیر پیرامون جهانی بودن حقوق اساسی سیاسی و مدنی، و نیز آزادی سندیکایی، عمدتاً از بعضی کشورهای آسیای شرقی نشأت گرفته است. چنین تردیدهایی بر ادعای نسبیّت گرایان فرهنگی^(۲۳) استوار است که بطور مشخص بیان می‌دارند ارزش‌های «آسیایی»، که ارزش‌های جمعی و اجتماعی را بر حقوق فردی رجحان می‌دهند، به همان اندازه ارزش‌های غربی که الهام بخش مفاهیم مدرن حقوق بشر هستند، مشروعیت دارند. با این وجود، این ادعاها بر مبانی اقتصادی دقیقی استوار نیستند. عمده ترین استدلال نقضی^(۲۴) فقدان مدارکی

است. بدین معنا که اتحادیه‌ها باعث کاهش نا برابری و بی‌عدالتی برای کارگران از طریق کسب سهم عادلانه‌ای از تولید نهایی می‌شوند که این امر از طریق اقدامات خنثی کننده و جبران کننده قدرت بازار صورت می‌گیرد. خصوصاً در جایی که انحصار (تنها یک خریدار) در بازار کار وجود دارد. با این وجود، در جایی که کارگران عضو اتحادیه یک اقلیت کوچک را تشکیل می‌دهند و در حالی که اتحادیه‌ها، اعمال و رویه‌های محدودکننده‌ای در رابطه حمایت از منافع محدود اعضای خود در پیش می‌گیرند تأثیرات غیر مستقیم ناسازگار با برابری وجود داشته و امکان دارد بر روی بخت و امکان استخدام کارگران غیر عضو اتحادیه موثر باشد.

اما در عمل این تأثیر بوسیله نهادهای سه جانبه‌ای که موجبات و انگیزه‌های لازم را برای اتحادیه‌ها در جهت در نظر گرفتن تمامی منافع اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌کنند از طریق توجه و دفاع اتحادیه‌های کارگری از منافع اقشار کم درآمد و محروم^(۲۵) دستیابی اتحادیه‌های کارگری به منافع و دستاوردهای اجتماعی نظیر نظام ملی حمایت شغلی و اجتماعی^(۲۶) که بطور کلی به نفع همه کارگران است، تخفیف پیدا میکند. بنابراین واکنش راهبردی ضمن این باید باشد که بجای اتخاذ دیدگاهی جبرگرایانه مبنی بر مضر بودن قهری اتحادیه‌گرایی بر برابری، به توسعه و ارتقا پیشرفت‌های انصاف‌گرا در محیط سازمانی که اتحادیه‌های کارگری در آن فعالیت می‌کنند اهتمام ورزیده شود.

این بحث را می‌توان به کشورهای در حال توسعه نیز تسری داد، جاییکه به واسطه سطح پایین درآمد سرانه، وسعت بخش مدرن آنها و در نتیجه دستمزد استخدامی نوعاً کوچک و کم می‌باشد از این رو حدود گستره بالقوه اتحادیه‌سازی (اتحادیه‌گرایی) در ابتدا پایین است. اما این استدلال قانع کننده‌ای برای سست کردن رشد اتحادیه‌های کارگری نیست. اول اینکه لزوماً این حالت نیست که اتحادیه‌ها در بخش مدرن همواره به دنبال ایجاد یک اشرافیت کارگری باشند ولو اینکه گرایش درونی برای انجام آن داشته باشند. این گرایش درونی برای انجام آن داشته باشند. این گرایش می‌تواند با سیاست‌های حمایت کننده از نهادهای سه جانبه گفتمان اجتماعی تعدیل

بدون این حق، سایر حقوق سالبه به انتفای موضوع است» (لی^(۲۵)، ۱۹۹۸ صفحه ۴).

در حالی که کسی نمی تواند این حقیقت آشکار را منکر شود که اساس رفاه مادی پیش شرط تمرین و مشق حقوق سیاسی - مدنی است، مستمسک قرار دادن آن به عنوان استدلال برای به تاخیر انداختن تحقق این حقوق (سیاسی - مدنی)، تا دستیابی به حقوق اقتصادی - اجتماعی، فاقد اعتبار است. نخست اینکه، هیچ مدرکی دال بر تعارض میان حقوق سیاسی و مدنی و امکان پیشترت اجتماعی و اقتصادی وجود ندارد. بنابراین، هیچ دلیلی برای به تاخیر انداختن تحقق حقوق سیاسی و مدنی در این زمینه وجود ندارد. دوم اینکه وجود حداقل کمترین مقدار از حقوق سیاسی - مدنی (اگر نه برای همه حقوق اقتصادی - اجتماعی)، لاقلاً برای حفاظت از حقوق حیات لازم و اجتناب ناپذیر است و در نتیجه لاینفک از زندگی و کرامت انسانی است. (لی، ۱۹۹۸ صفحه ۵).

یک مثال خوب و روشن در این زمینه، ارتباط میان حقوق مدنی و سیاسی از یک طرف و جلوگیری و ممانعت از بدبختی ها و نابختیاری های بزرگ اجتماعی از طرف دیگر است (سن، ۱۹۹۷ صفحه ۱۵). به همین علت است که «مراجعه به آرای عمومی برای هر حکومتی بعد از فاجعه های بزرگ اجتماعی بسیار سخت است و نیز حکومت مزبور نمی تواند از انتقادات رسانه های گروهی و احزاب مخالف در یک دموکراسی کارآمد در امان بماند» (سن، ۱۹۹۷ صفحه ۱۷).

بطور کلی حقوق اساسی سیاسی و مدنی (و در بین آنها حقوق اتحادیه های کارگری) کمربند محافظی در مقابل بی عدالتی های اقتصادی و اجتماعی که بر استانداردهای زندگی اشخاص فقیر فشار می آورد، تشکیل می دهند. پس، استدلال مزبور بیشتر در تضاد با نظر کسانی قرار دارد که علیرغم سطوح پایین پیشرفت از سرکوب حقوق سیاسی و مدنی طرفداری می کنند. اینجا همچنین مناسب است که به این مساله توجه داده شود که هیچ پایه و مبنایی برای اثبات مدلل این امر که کشورهای فقیر توان و استطاعت تدارک و اجرای حقوق اساسی سیاسی و مدنی را ندارند، وجود ندارد. معمولاً این

حقوق «حقوق منفی» هستند به این معنا که حکومت ها صرفاً ملزم به خودداری از ممانعت از اجرای آزاد این حقوق هستند نه صرف هرگونه منابع کمیاب مورد نیاز که با نیازهای مادی اساسی مردم در تضاد باشد. همین مساله به روشنی در مورد آزادی سندیکایی و حق تشکیل سازمان صادق است.

منافع گسترده تر آزادی سندیکایی

محاسبات تنگ نظرانه اقتصادی که از تاثیر منفی اتحادیه های کارگری بر کارایی و برابری و توسعه نیز هشدار می دهند، منافع گسترده ای که از آزادی سندیکایی ناشی می شود را نادیده می گیرند.

اولین منفعت با پیشرفت شرایط کار ارتباط دارد، بخصوص الغای رویه های غیر انسانی، که با فعالیت های اتحادیه های کارگری فراهم شده است. این مساله رفاه و آسایش گسترده ای را در پی دارد که نه تنها در قالب اعاده شأن و کرامت انسانی به قربانیان سابق این رویه ها می باشد، بلکه همچنین الغای فاصله های از لحاظ اخلاقی غیر قابل قبول در استفاده از فرصت های زندگی فردی در جامعه یکسان می باشد. دومین منفعت، کمک اصل آزادی سندیکایی به ساختن الگوهای توسعه عادلانه مشارکت جویانه و دموکراتیک تر است که نه تنها ارزش ذاتی در گسترش «توانایی و آزادی انسانی» دارد (سن، ۱۹۹۷ صفحات ۲۲-۱۹) بلکه همچنین به عنوان مهمترین خط سیر به سمت توسعه موفقیت آمیز به رسمیت شناخته می شود. توسعه به جای آنکه صرفاً یک مشکل تکنیکی خط مشی اقتصادی باشد، بیانگر تغییر جامعه است، حرکتی از روابط سنتی، طرز فکری سنتی... به راهها و روش های جدیدتر.

بنابراین اگر بهسازی ها و اصطلاحاتی که برای ارتقای توسعه در نظر گرفته شده اند، قرار است همه جوامع را درگرو بکنند، می بایست در برگیرنده همه جوامع نیز باشند. این مساله منجر به توجهی فزاینده درباره مالکیت و مشارکت در راهبردهای توسعه، و ایجاد نهادهایی که به مالکیت و مشارکت صراحت می بخشند، شده است (استیگ لایتر^(۲۶)، ۱۹۹۸ صفحات ۱۶-۱۲).

مشارکت در تصمیم گیری به یقین برای شکل دهی و رسیدن به توافق عام (اجماع) درباره

سیاست ها و خط مشی ها و در نتیجه انجام موفقیت آمیزشان ضروری و حیاتی است. آزادی سندیکایی پایه و اساس توسعه و پیشرفت چنین نهادهای مشارکتی و دموکراتیکی است. سوم اینکه، آزادی سندیکایی برای اطمینان یافتن از پاسخ گویی سیاست های اجتماعی و اقتصادی به خواست عمومی برای عدالت اجتماعی ضروری است. بدون هیچ گونه فشار ثابتی از طرف سازمان های کارگری بسیار محتمل است که این سیاست ها ایجاد نا برابری گشته و در تهیه و تدارک سطح مناسبی از حمایت شغلی و اجتماعی کوتاهی کنند.

پانویس ها:

- ۱- "Trade Union Rights. An Economic Perspective", in *International Labour Review* (Geneva) vol. ۱۳۷, No. ۳, pp. ۳۱۳-۳۱۹ (۱۹۹۸).
- ۲- دفتر بین المللی کار.
- ۳- دانشجوی دوره دکتری حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی.
- ۴- اصل ۲ مقاله نامه شماره ۸۷ (۱۹۴۸) درباره آزادی سندیکایی و حمایت از حقوق سندیکایی، متن کامل این مقاله نامه، همراه با اعلامیه جهانی حقوق بشر، در شماره ویژه فصلنامه بین المللی کار جلد ۱۳۷ (۱۹۹۸)، شماره ۲ درج گردیده است.
- ۵- freedom of association
- ۶- leary
- ۷- Neo-Liberal economic doctrines
- ۸- Consequentialist arguments
- ۹- Market-clearing levels
- ۱۰- Equity-based argument
- ۱۱- Trade union increase income
- ۱۲- Advanced industrial democracy
- ۱۳- Nickel
- ۱۴- Solow
- ۱۵- Krueger
- ۱۶- Pischke
- ۱۷- macroeconomic policy
- ۱۸- the degree of regulation of product market
- ۱۹- rigid and flexible labour market
- ۲۰- low-income and disadvantaged groups
- ۲۱- national system of social and labour protection
- ۲۲- John Stuart Mill
- ۲۳- cultural relativists claim
- ۲۴- counter-argument
- ۲۵- Le
- ۲۶- Stiglitz